



معرفی و نقد کتاب دستور شناختی: مبانی نظری و کاربری آن در زبان فارسی

بهرامی، سحر. (۱۳۹۸). *دستور شناختی: مبانی نظری و کاربری آن در زبان فارسی*. تهران: سمت

مهرداد مشکین‌فام*

مقاله پژوهشی

مقدمه

دستور شناختی^۱ اولین نظریه زبان‌شناسی است که به‌طور اختصاصی به مسأله دستور پرداخته است و ساختار زبان را محصول شناخت و تعاملات اجتماعی توصیف می‌کند. در دستور شناختی، اعتقاد بنیادین بر این است که دستور معنادار است و تنها در ارتباط با نقش ارتباطی خود می‌تواند توصیف شود، بنابراین این دستور بخشی از سنت نقش‌گرایی به‌حساب می‌آید و در مقابل صورت‌گرایی قرار می‌گیرد. رونالد لنگکر^۲ در اواخر دهه هشتاد (۱۹۸۷) و اوایل دهه نود (۱۹۹۱) با بهره‌گیری از دو جلد کتاب با نام *مبانی دستور شناختی*^۳ این دستور را معرفی کرد. البته، پیش از آن نیز به این دستور اشاره کرده بود، مانند مقاله‌ای که در سال ۱۹۸۲ منتشر و از این دستور با نام «دستور فضا»^۴ یاد کرد، اما این مقاله جامعیت آن دو جلد کتاب را نداشت. پس از معرفی این دستور، لنگکر (۲۰۰۲، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) تغییرات بسیار اندکی در مفاهیم و اصطلاحات این دستور پدید آورد و به تحلیل ساخت‌های انگلیسی براساس این الگوی زبانی پرداخت. دستور شناختی نمادین^۵ و ساخت‌بنیان^۶ و بر چهار اصل استوار است: ۱- دستور یک حوزه خودایستا^۷ نیست، بلکه نمادین است، ۲- هیچ تمایزی بین واژگان، صرف و نحو وجود ندارد و همه بر روی یک پیوستار نمادین جای دارند، ۳- ساختار

1. Cognitive Grammar
2. Roland Langacker
3. Foundations of Cognitive Grammar
4. Space Grammar
5. Symbolic
6. Construction-based
7. Autonomous

✉ m.meshkinfam@alumni.basu.ac.ir

- دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22084/RJHLL.2021.25213.2188

معنایی جهانی نیست و ۴- دستور شناختی بر «ساخت» استوار است و نه قواعد^۲ (لنگر، ۱۹۹۱، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۳).

امروز، نظریه دستور شناختی یک نگرش نو و جامع به مطالعه زبان در دنیای زبان‌شناسی به حساب می‌آید. بنابراین، جای خالی تألیف یک اثر برای معرفی کامل این نظریه به زبان فارسی و از همه مهم‌تر تحلیل ساخت‌های فارسی در قالب این چارچوب به‌منظور درک هر چه بهتر این نظریه احساس می‌شد، تا این‌که کتاب *دستور شناختی: مبانی نظری و کاربردی آن در زبان فارسی* در زمستان سال ۱۳۹۸ به‌وسیله انتشارات «سمت» و به قلم خانم دکتر سحر بهرامی خورشید منتشر شد. در این کتاب او به‌وضوح ابتدا در بخش اول، مبانی نظری دستور شناختی را با استفاده از نمونه‌های زبانی پرکاربرد و روزمره فارسی بازمی‌نماید و راه را برای بخش دوم و در واقع برای تحلیل ساخت‌های زبان فارسی در چارچوب دستور شناختی هموار می‌کند. در ادامه، به تفکیک فصل‌های این کتاب را معرفی خواهیم کرد.

معرفی کتاب

در فصل اول با عنوان «زبان‌شناسی شناختی زیر مجموعه‌ای از علوم شناختی» نگارنده می‌کوشد تا جایگاه «دستور شناختی» را در درون «زبان‌شناسی شناختی» نشان دهد؛ در همین راستا، ابتدا به بررسی اصطلاح «شناخت» می‌پردازد که پایه‌ای‌ترین مفهوم در این حوزه است. او شناخت را به‌مثابه «دانش ذهنی» و یا «فرآیند یا عملی ذهنی» معرفی می‌کند و اظهار می‌دارد؛ اگر «شناخت» را صرفاً به‌عنوان دانش ذهنی در نظر بگیریم، رویکردهای نقش‌گرایی و صورت‌گرایی نیز با توجه به قائل شدن به جایگاه ذهنی زبان، رویکردهای «شناختی» به حساب می‌آیند، اما تفاوت رویکرد زبان‌شناسی شناختی به زبان در این است که از این منظر نه تنها زبان پدیده‌ای ذهنی، بلکه همانند دیگر فعالیت‌های روزمره، حاصل فرآیندهای شناختی است. نگارنده در این فصل دو تعهد^۳ برای زبان‌شناسی شناختی برمی‌شمرد: ۱- تعهد تعمیم^۴ و ۲- تعهد شناختی^۵. منظور از تعهد تعمیم، قائل نبودن به فرضیه حوزه‌ای بودن زبان است، در حالی که در زبان‌شناسی صورت‌گرا این فرضیه کاملاً پذیرفته شده است (چامسکی، ۱۹۹۵) و مراد از تعهد شناختی نظریه‌پردازی و روش‌شناسی همسو با آنچه به‌طور تجربی درباره ذهن، شناخت و مغز است. این تعهد زبان‌شناسی شناختی را «شناختی» می‌کند و ماهیت میان‌رشته‌ای آن را نشان می‌دهد (لیکاف، ۱۹۹۰).

1. Construction
2. Rules
3. Commitment
4. Generalization
5. Cognitive
6. Chomsky
7. Lakoff

علاوه بر این، در فصل اول رابطه عمیق زبان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی نشان داده می‌شود. در این راستا، دو نظریه سرنمون^۱ و روان‌شناسی گشتالتی^۲ به عنوان نظریه‌های روان‌شناختی معرفی می‌گردند که در زبان‌شناسی شناختی بسیار پررنگ هستند. براساس نظریه سرنمون دو اصل اقتصاد شناختی و ساختار دنیای دریافتی سبب شکل‌گیری مقوله‌ها در ذهن انسان می‌شوند. طبق اصل اول، انسان به‌جای دریافت اطلاعات مجزا از هر پدیده، پدیده‌های مشابه را در یک مقوله واحد طبقه‌بندی می‌کند و طبق اصل دوم جهان پیرامون ساختاری همبسته دارد؛ به این معنا که دنیای ادراکی انسان به‌صورت اطلاعات ساختاربندی شده و مرتبط به هم شکل گرفته است و نه اطلاعاتی قراردادی و غیرقابل پیش‌بینی. بهترین نمونه یک مقوله، سرنمون آن مقوله است (ایوانز^۳ و گرین^۴، ۲۰۰۶: ۲۵۶). برای نمونه، در مقوله «لوازم خانه»، «صندلی» سرنمون این مقوله است. نظریه گشتالتی را در یک جمله می‌توان خلاصه کرد: کل با مجموع اجزاء آن متفاوت است؛ یعنی، برخی مفاهیم خود بخشی از مفهوم دیگر هستند، اما برخی مفاهیم بسیار پیچیده هستند که نمی‌توان توصیف روشنی از آن به دست داد، بنابراین این مفاهیم به‌صورت یک گشتالت مفهومی منسجم ادراک می‌شوند. به‌طور کلی، زبان‌شناسی شناختی واکنشی نسبت به‌صورت‌گرایی است و اکنون دو گرایش پژوهشی در آن مشاهده می‌شود: معنی‌شناسی شناختی و رویکردهای شناختی به دستور. در حقیقت، از منظر دستور شناختی که معنامند و در واقع «دستور ذهنی» است، دستور ابزاری برای ادراک جهان است.

در فصل دوم کتاب با نام «دستور شناختی، انگاره‌های نمادین»، دستور شناختی با ماهیتی فرآیندی، به‌صورت بازنمایی روان‌شناختی نظام زبانی بشر تعریف می‌شود. از همین رو، این نوع دستور را «دستور درونی» می‌نامند. این دستور از دستور سنتی که به توصیف صورت‌های زبانی و گاهی تجویز زبانی می‌پردازد، متفاوت است. در واقع، دستور درونی مجموعه پویایی از عادت‌های شناختی است که با کاربرد زبان به‌طور مداوم تشکیل می‌شوند، حفظ می‌شوند یا تغییر می‌کنند (لنگر، ۱۹۸۷: ۵۷). در این فصل، واحدهای نمادین^۵ در مقام بنیادی‌ترین مفاهیم در دستور شناختی معرفی می‌شوند. این واحدهای نمادین از ارتباط تثبیت شده واحدهای واجی و واحدهای معنایی به‌وجود می‌آیند. مراد از واحد واجی، عبارت زبانی‌ای است که بدون تلاش آگاهانه تولید و منظور از واحد معنایی، درک عبارتی است که بدون تلاش آگاهانه حاصل می‌شود. واحد نمادین یادآور مفهوم نشانه سوسوری است، اما با این تفاوت که دامنه این مفهوم در دستور شناختی تنها واژه نیست؛ بلکه، یک گروه نحوی، بند، جمله و یا حتی گفتمان است (لنگر، ۲۰۱۳: ۱۶۱). زیرا، اندازه صورت و معنا در واحدهای نمادین در دستور شناختی مطرح نیست، تنها جفت‌شدن یک صورت و یک معنا با هر

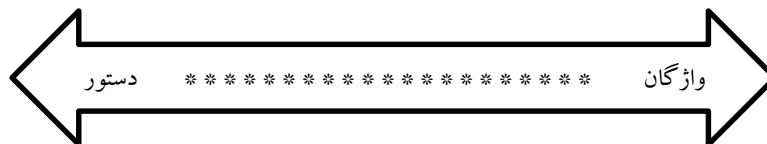
-
1. Prototype
 2. Gestalt
 3. Evans
 4. Green
 5. Internal grammar
 6. Symbolic unit

اندازه‌ای اهمیت دارد. واحدهای نمادین در کنار یک دیگر قرار می‌گیرند و واحدهای نمادین پیچیده‌تر را می‌سازند، مانند بازنمایی واژه «گلخانه» در زیر:

1) [[GOL] / [gol]] – [[XANE] / [xane]]

بر این اساس، در دستور شناختی، واژگان^۱ انبار یا مجموعه‌ای از واژه‌ها (سیمز^۲، ۲۰۱۰: ۳۳) نیست، بلکه انباری از عبارت‌های ثابت^۳ است. زیرا، عبارت‌های زبانی میزان مشخص‌بودگی‌شان پیوستاری و مدرج است، یعنی یا کاملاً مشخص هستند یا طرح‌واره‌ای (لنگر، ۲۰۱۳: ۱۶).

در این فصل، همچنین عنوان می‌شود که چهار فرآیند شناختی در واژگان رخ می‌دهد: ۱- تداعی: هر یک از قطب‌های معنایی یا واجی قطب مقابل را تداعی می‌کند، ۲- خودکارشدگی: واحد واجی یا معنایی به‌طور خودکار تداعی‌کننده واحد مقابل است، ۳- طرح‌واره‌سازی: شباهت‌های موجود در تجربیات مختلف استخراج می‌شوند تا به سطح بالاتری از انتزاع برسند و ۴- مقوله‌بندی: عناصری که در یک یا چند مشخصه مشترکند، در یک مقوله قرار می‌گیرند. در دستور شناختی، مرزبندی دقیقی بین واژگان و دستور وجود ندارد. به این معنا که ارتباط بین واژگان و دستور پیوستاری است؛ در یک سر این پیوستار، دستور و سر دیگر آن واژگان قرار دارد:



شکل ۱: پیوستار واژگان - دستور

سه عامل پیچیدگی^۴، طرح‌وارگی^۵ و قراردادی‌بودن^۶ در نوسان عبارت‌های زبانی در سطح این پیوستار تأثیرگذار هستند. میزان این سه عامل به‌صورت آزادانه می‌تواند متغیر باشد. البته، عدم وجود مرز مشخص بین واژگان و دستور به‌معنای عدم تمایز این دو از یک‌دیگر نیست. این تمایز را سه عامل ذکرشده تعیین می‌کنند. دستور شناختی مترادف با معنا یا مفهوم‌سازی^۷ و تصویرپردازی است. به همین علت، فصل سوم کتاب با عنوان «ماهیت معنی در انگاره دستور شناختی» با معرفی سه رویکرد معنی‌شناسی آغاز می‌شود. این رویکردها از این قرارند:

1. Lexicon
2. Sims
3. Fixed expression
4. Complexity
5. Schematic
6. Arbitrary
7. Conceptualization

۱. رویکرد برون‌زبانی^۱ یا معنی‌شناسی ارجاعی^۲: به مطالعه ارتباط زبان و جهان خارج می‌پردازد، در واقع رابطه بین عبارتهای زبانی و وضعیت امور در جهان خارج مورد مطالعه قرار می‌گیرد،

۲. رویکرد درون‌زبانی^۳: به مطالعه روابط موجود بین عبارتهای زبانی درون نظام زبان می‌پردازد،

۳. رویکرد مفهوم‌گرا^۴: معنای یک عبارت را مفهوم‌سازی آن در ذهن گویشوران می‌داند.

رویکرد برون‌زبانی از آن جهت کارآمد نیست که تنها در مورد پدیده‌های عینی و ملموس به کار می‌رود و نه انتزاعی؛ قضاوت و ارزیابی‌گویی در مورد عبارتهای دخیل است و موقعیت انسان در معنا نقش دارد. علاوه بر این، خطای بزرگی است، اگر تصور شود که عبارتهای زبانی به‌طور مستقیم به چیزی در جهان خارج ارجاع داده می‌شوند. زیرا، عبارتهای زبانی به فضاهای ذهنی اشاره دارند. رویکرد درون‌زبانی به معنا نیز کارایی ندارد. زیرا، روابط درون‌زبانی عبارتهای زبانی تنها بخشی از معنا است و نه همه آن. اما، از آنجا که در رویکرد سوم معنا مترادف است با مفهوم‌سازی و به فضاهای ذهنی اشاره می‌کند، این رویکرد در تحلیل معنا کارآمد است. این برداشت از معنا در دستور شناختی مورد تأکید قرار دارد. به این معنا که دستور شناختی معنابنیاد و بر مفاهیم بنیادین معنی‌شناسی شناختی استوار است.

مفهوم^۵ براساس مقوله‌بندی^۶ قابل تعریف است، یعنی مجموعه‌ای از ویژگی‌های یک پدیده، عینی یا انتزاعی، شکل‌دهنده مفهوم آن پدیده هستند (تیلر^۷، ۲۰۰۳: ۴۳). مفهوم‌سازی دارای هفت ویژگی است:

۱- ماهیتی تعاملی^۸ دارد: معنا در هر لحظه به‌وسیله طرفین گفتگو و بافت به‌وجود می‌آید، ۲- ماهیتی بدن‌مند^۹ دارد: مفهومها از طریق جسم، مغز و سامانه حسی - حرکتی شکل می‌گیرند، ۳- ماهیتی پویا^{۱۰} دارد: معنا ثابت و از پیش تعیین شده نیست، ۴- ماهیتی توزیعی^{۱۱} دارد: معنا در سطح جامعه زبانی، بافت گفتگو، فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی پخش می‌شود، ۵- ماهیتی تصویری^{۱۲} دارد: معنا با طرح‌واره‌های تصویری براساس تجربیات بدنی مفهوم‌سازی می‌شود، ۶- ماهیتی تصویری^{۱۳} دارد: رویدادهایی که تخیلی و تصویری هستند نیز مفهوم‌سازی می‌شوند و ۷- ماهیت دانشنامه‌ای^{۱۴} دارد: معنا فراتر از دانش زبانی اهل زبان است و بخشی از آن برگرفته از دانش ما از جهان خارج است.

1. Language-external
2. Referential
3. Language-internal
4. Conceptualist
5. Concept
6. Categorization
7. Taylor
8. Interactive
9. Embodied
10. Dynamic
11. Distributed
12. Imagistic
13. Imaginative
14. Encyclopedic

فصل چهارم کتاب با نام «مفهوم‌سازی»، به تشریح این پدیده اختصاص دارد. مفهوم‌سازی متشکل از دو جزء است: محتوای مفهومی^۱ (حوزه^۲) و تعبیر^۳. لنگر از اصطلاح «حوزه» به جای محتوای مفهومی بهره می‌برد. حوزه‌ها هستارهایی شناختی هستند، مانند تجربیات ذهنی، فضاها، تصویری، مفاهیم و یا کهن‌الگوهای^۴ مفهومی که با آنها روزانه مواجه می‌شویم (لنگر، ۱۹۸۷: ۱۴۷). به عبارتی، حوزه ماهیت دانشنامه‌ای معنا در انگاره شناختی را مشخص می‌کند. مراد از تعبیر، شیوه‌های متفاوت نظاره کردن به یک موقعیت مشخص یا برش زدن محتوای مفهومی (حوزه) از سوی مفهوم‌ساز است. تعبیر در چهار طبقه قرار می‌گیرد (لنگر، ۲۰۱۳: ۱-۱) مشخص‌بودگی^۵: میزان دقت و شفافیت در بازنمایی یک موقعیت و نقطه مقابل آن، طرح‌وارگی است، مانند پاسخ‌های متفاوت زیر به پرسش «کجا می‌ری؟» که از بالا به پایین بر میزان دقت و شفافیت آنها افزوده می‌شود:

(۲) بیرون.

(۳) خونه دوستم.

(۴) خونه دوستم، مهدی.

۲- تمرکز؟ نوعی انتخاب است؛ به این معنا که بخش انتخاب شده پیش‌زمینه‌سازی و بخش انتخاب نشده پس‌زمینه‌سازی می‌شود. به‌طور کلی، بشر اطراف خود را به پیکر و زمینه تفکیک می‌کند. یکی از بارزترین بازنمایی‌های تمرکز، در نظام زبان است، مانند واحد نمادین پیچیده زیر:

(۵) دلگرم (دل و گرم (پس‌زمینه) و دلگرم (پیش‌زمینه))

در ترکیب‌های زبانی «دامنه^۶» به معنای وسعت و حد انتخاب، در طبقه تمرکز جای می‌گیرد. بیشترین و کامل‌ترین حد انتخاب، «دامنه^۸ بیشینه» و آن بخش انتخابی که ارتباط مستقیم با هدف دارد، «دامنه^۹ بلافاصل» نام دارد.

۳- برجستگی^{۱۰}: توجه بیشتر به یک عنصر در میان عناصر دیگر است. برجستگی خود بر دو نوع است: ۱- نماپرداری^{۱۱}: «نما» مصداق مفهومی یک عبارت زبانی است. برای نمونه، برای درک مفهوم «وتر» به عنوان «نما» در مثلث قائم‌الزاویه، ابتدا نیاز است مفهوم «مثلث» درک شود و ۲- دوگانه متحرک^{۱۲} و

1. Conceptual content
2. Domain
3. Construal
4. Conceptual archetype
5. Specificity
6. Focusing
7. Scope
8. Maximal scope
9. Immediate scope
10. Prominence
11. Profiling
12. Trajector

مکان‌نما: همان دوگانهٔ زمینه و پیکر در روان‌شناسی گشتالت است. در نمونهٔ زیر، «گلدان»، متحرک و برجسته‌تر از «میز» به‌عنوان مکان‌نما است:

۶) گلدان روی میز

و ۴- منظر^۲: چگونگی نگاه‌کردن به یک صحنه است. تنها تفاوت جمله‌های زیر در منظر متفاوت آنها است:

۷) علی این ماشین را به قیمت خوبی از رضا خرید.

۸) رضا این ماشین را به قیمت خوبی به علی فروخت.

از موارد قابل ذکر در مورد منظر، «بعد زمانی» آن است، به این مفهوم که وقایع در جهان برای رخ‌دادن نیازمند زمانند، همان‌طور که مفهوم‌سازی آنها زمان‌بر است.

اگر مفهوم‌سازی را تصویربرداری^۳ یک صحنه بدانیم. دو نوع تصویربرداری وجود دارد: ۱- تصویربرداری مرحله‌ای^۴: مفهوم‌ساز تغییر مکان یک جسم را در طول زمان پردازش و به‌صورت مرحله‌به‌مرحله مفهوم‌سازی می‌کند و ۲- تصویربرداری فشرده^۵: تصویربرداری به‌صورت یک‌جا و انباشتی انجام می‌شود. نوع دیگری از تصویربرداری، «رابطهٔ نقطهٔ ارجاع^۶» نامیده می‌شود. در این نوع تصویربرداری، گوینده ابتدا توجه مخاطب را به یک هستار ادراکی جلب می‌کند تا به کمک آن، هستار دیگری را بیابد که به‌طور ذهنی با ارجاع به آن در دسترس است.

در فصل پنجم کتاب به‌نام «مقوله‌های دستوری» عنوان می‌شود، در کتاب‌های مختلف دستوری، معمولاً مقوله‌های دستوری براساس رفتار دستوری و یا توزیع وقوع آنها در سطح جمله تعریف می‌شوند و ارائهٔ تعریفی مفهومی و مبتنی بر معنا غیرممکن پنداشته می‌شود. اما، لنگکر (۲۰۱۳: ۹۴) اظهار می‌دارد، دلیل قانع‌کننده‌ای نیست که با استناد به آن بتوان رویکردی معنایی برای مقوله‌های دستوری قائل نشد. بنابراین، در دستور شناختی مقوله‌های دستوری هم در سطح سرنمون آن مقوله و هم در سطح طرح‌واره‌ای در قالب کاملاً معنامند تعریف می‌شوند. به‌طور کلی، هستارهای جهان اطراف در دو مقولهٔ کلی «چیز» (مانند کتاب، ساعت و...) و «رابطه» (مانند راه‌رفتن، نشستن و...) قرار می‌گیرند. «رابطه» خود به دو نوع «فرآیندها» (رابطه‌های زمان‌مند^۷) و «غیر فرآیندها» (رابطه‌های غیر زمان‌مند^۸) تقسیم می‌شود. این به آن معنا است که جهان شامل سرنمون مقوله‌های «اسم» و «فعل» است. در ادامهٔ همین فصل مقوله‌ها متفاوت دستوری بررسی می‌شوند:

1. Landmark
2. Perspective
3. Scanning
4. Episodic scanning
5. Summary scanning
6. Point of reference relation
7. Temporal relations
8. Atemporal relations

• اسم: سرنمون مقوله اسم، اجسام و چیزهای فیزیکی در جهان است. البته، این مقوله مفاهیم و رویدادهای انتزاعی را نیز دربر می‌گیرد. در واقع، در این مقوله، عناصر اسمی بر روی پیوستاری قرار می‌گیرند که یک سر آن حداکثر مشخص‌بودگی و سر دیگر آن حداکثر طرح‌وارگی است. نمونه‌های زیر انواع اسم را نشان می‌دهند:

(۹) ماشین

(۱۰) خواهر

(۱۱) نفرت

(۱۲) ورود

ظرفیت شناختی بشر، او را قادر می‌سازد عناصر و مفاهیم مجزا را همچون ماهیتی یکپارچه درک کند، این ظرفیت «جسمی‌انگاری مفهومی»^۱ نام دارد. بر این اساس، «چیز» محصول مقوله‌بندی و جسمی‌انگاری مفهومی است.

• فعل: این مقوله در حوزه رابطه‌های زمان‌مند قرار دارد و آنچه سبب تمایز فعل از سایر مقوله‌ها می‌شود، نامبرداری عنصر زمان در این رابطه است. فعل مبتنی بر دو توانایی شناختی بشر است: ۱- توانایی ادراک رابطه‌ها و ۲- توانایی ردیابی رابطه‌ها در طول زمان. بنابراین، فعل به صورت یک فرآیند ادراک می‌شود. اگر تغییر در رابطه به وجود نیاید، آن فعل ایستا است مانند فعل «است» در نمونه زیر:

(۱۳) مینا خیلی شبیه مادرش است.

و اگر تغییر به وقوع بپیوندد، فعل پویا است. مانند فعل «رفتن» در جمله زیر:

(۱۴) محمد از تهران به همدان رفت.

در ادامه، به معرفی رابطه‌های غیر زمان‌مند می‌پردازیم. این مقوله‌ها یک «رابطه» را بازنمایی می‌کنند و نه یک «چیز» را؛ از این رو، با اسم متفاوتند. از طرفی، این رابطه‌ها غیر زمان‌مندند، یعنی بازنمایی شناختی آنها در طول زمان ثابت است. بنابراین، متمایز از افعال هستند (لنگر، ۱۹۸۷: ۲۱۵):

• صفت: نقش صفت توصیف اسم است. بنابراین، در این رابطه یک سر رابطه همواره «چیز» و برجسته‌ترین عضو آن متحرک است. از این رو، رابطه‌ای که به وسیله صفت نامبرداری می‌شود، نمایانگر ارتباط متحرک و هستاری است که معمولاً به صورت یک مشارک مجزا، مشخص و کانونی رمزگزاری نمی‌شود. در جمله زیر «میز» متحرک صفت «گرد» است:

(۱۵) میز گردی گوشه اتاق است

• صفت مفعولی: این مقوله با توجه به نامبرداری‌شان می‌توانند ایستا یا پویا باشد. صفت مفعولی در فارسی از ترکیب ستاک گذشته و تکواژ وابسته «ه» ساخته می‌شود. بنابراین، در آن هم یک رابطه فرآیندی

مشاهده می‌شود (به دلیل وجود ستاک فعلی)، مانند صفت مفعولی «ساخته» با استفاده از ستاک فعل «ساختن» در نمونه زیر:

(۱۶) این مجموعه تلویزیونی در دهه هفتاد در بنایی متعلق به عهد قاجار ساخته شد.
و هم یک رابطه حالتی (به دلیل وجود پسوند صفت‌ساز «ه»)، مانند صفت مفعولی «خواییده» در جمله زیر:
(۱۷) کودکش خیلی آرام خوابیده بود.

• قید: نقش قید توصیف فعل، صفت، حرف اضافه یا قید دیگری است. بنابراین، برخلاف مقوله صفت که متحرک در آن «چیز» است، در مقوله قید، متحرک «رابطه» است. مانند نمونه‌ای که در زیر از قید «خیلی» آمده است:

(۱۸) میز کارش خیلی تمیز است.

• حرف اضافه: این مقوله نمایانگر رابطه‌ای است بین یک چیز و هستاری دیگر که نامشخص است. ماهیت این مقوله باعث می‌شود تا آن را یک رابطه، البته رابطه غیر زمان‌مند در نظر بگیریم و نه اسم. در نمونه زیر، حرف اضافه «ازروی» قابل مشاهده است:

(۱۹) ازروی آب

مسئله دیگری که در این فصل به آن پرداخته شده است، «زنجیره کنش^۱» (لنگر، ۲۰۰۲) است. یک زنجیره کنش زمانی شکل می‌گیرد که در آن یک جسم ارتباطی مؤثر با جسمی دیگر برقرار کند و سبب انتقال انرژی به آن شود، مانند جمله زیر:
(۲۰) سینا با سنگ شیشه را شکست.

در همین راستا، در این بخش از کتاب به «انگاره توپ بلیارد^۲» که این رابطه را با توپ‌ها باز می‌نماید و «انگاره صحنه^۳» که نمایانگر تجربه لحظه‌به‌لحظه انسان از جهان خارج و مشاهده رویدادهای آن است، اشاره می‌شود.

به‌عنوان آخرین بحث در این فصل، تناوب آغازین^۴ و سببی^۵ مطرح می‌شود. در فعل سببی، کنشگر^۶ است که سبب‌ساز تغییر حالت در سبب‌پذیر می‌شود، مانند جمله‌ای که در زیر آمده است:

(۲۱) سینا شیشه را شکست.

در حالی که، در فعل آغازین کنشگر غایب است و تنها تغییر حالت رمزگزاری می‌شود، مانند:

(۲۲) شیشه شکست.

-
1. Action chain
 2. Billiard-Ball Model
 3. Stage Model
 4. Inchoative
 5. Causative
 6. Agent

به این ترتیب، در هر دو ساخت تغییر حالت مشاهده می‌شود، اما این واقعیت نشان می‌دهد که چگونه تعداد مشارکان یک رویداد می‌تواند در چگونگی نمانداری و مفهوم‌سازی آن رویداد دخیل باشد. در ابتدای فصل ششم با عنوان «ساخت‌های دستوری» آمده است که در مطالعه زبان در دستور شناختی تنها کافی است سه چیز مورد مطالعه قرار گیرد: ۱- ساختارهای واجی، ۲- ساختارهای معنایی و ۳- ساختارهای نمادین. در دستور شناختی قطب واجی مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. زیرا، تفکر اشتباه رایج در دستور شناختی این است که واج‌ها ساختاری مفهومی ندارند، در صورتی که واج‌شناسی یک زبان، ریشه در توانایی بشر در تولید، درک، مقوله‌بندی آواها و بازنمایی ذهنی آنها دارد. بنابراین، ساختار آوایی یک زبان به اندازه ساختار معنایی زبان، شناختی است و به دلیل آن که واحدهای واجی خود مفهوم هستند، واج‌شناسی مفهومی است.

در این فصل، اصطلاح «ساخت» به‌عنوان واژه‌ای پربسامد در زبان‌شناسی نوین مطرح می‌شود. در رویکردهای شناختی به دستور، «ساخت» مبنای تحلیل و انگاره نظری زبان است. لنگکر (۲۰۰۹: ۱۰) «ساخت» را هم‌گذاری ساختارهای نمادین می‌داند. به این معنا که، هر صورت و معنای جفت‌شده متعارف یک «ساخت» نام دارد. دستور شناختی با تمام «ساخت‌ها» از هر نوعی که باشند اعم از صرفی، نحوی و ... رفتار یکسانی دارد، زیرا ماهیت «ساخت‌ها» یکسان است. در دستور شناختی، «ساخت سرنمون» از هم‌نشینی دو ساختار نمادین به‌وجود می‌آید (لنگکر، ۲۰۱۳: ۱۶۲). به عبارتی، «ساخت» در دستور شناختی ماهیتی ترکیبی دارد که در آن دو ساختار مؤلفه‌ای با هم تلفیق می‌شوند، مانند کلمه «گلخانه» که از هم‌نشینی دو ساختار نمادین «گل» و «خانه» تشکیل می‌شود. البته، این به آن معنا نیست که ابتدا ساختارهای مؤلفه‌ای «گل» و «خانه» وجود داشته‌اند و سپس ساختار ترکیبی «گلخانه» حاصل شده است، بلکه «ساخت» به‌مثابه هستتاری است با ویژگی‌های خاص خود که برخی ویژگی‌های ساختارهای مؤلفه‌ای را نیز دارد. ساخت‌هایی که یک ساختار مؤلفه‌ای یا بیش از دو ساختار مؤلفه‌ای دارند، «ساخت غیر سرنمون» نامیده می‌شوند (لنگکر، ۲۰۰۹: ۱۶). هر ساختار مؤلفه‌ای در مفهوم‌سازی تلفیقی سهمی دارد که اصطلاحاً «تحلیل‌پذیری»^۱ نام دارد (لنگکر، ۱۹۸۷: ۲۹۲). یعنی، رابطه‌ای که هر ساختار مؤلفه‌ای با کل «ساخت» دارد، در مفهوم‌سازی آن ساخت مؤثر است. هم‌گذاری‌های نمادین هم می‌توانند مشخص باشند و هم طرح‌واره‌ای. برای نمونه عبارت زبانی زیر:

(۲۳) پسر باهوش کلاس

یک هم‌گذاری مشخص تلقی می‌شود. زیرا، ترکیبی دیگر با همین ساختارهای مؤلفه‌ای با معنایی متفاوت ممکن نیست. اما، تفاوت دو جمله زیر:

(۲۴) نمی‌توان حرف‌های او را باور کرد.

(۲۵) می‌توان حرف‌های او را باور نکرد.

با وجود کاربرد ساختارهای مؤلفه‌ای یکسان، در سازوکارهای طرح‌واره‌ای یا «طرح‌واره‌های ساختی» است. این سازوکارها بخشی از دستور زبان است که از فرایند انتزاع به دست می‌آیند. هنگامی که این طرح‌واره‌ها فراگرفته می‌شوند، می‌توانند در مورد عبارت‌های زبانی جدید نیز به کار روند. دستور یک زبان در واقع توصیف ساخت‌های آن زبان است. بنابراین، برای درک دستور زبان باید به ساخت‌ها و طرح‌واره‌های ساختی توجه کرد. لنگر (۲۰۱۳: ۱۸۳) به چهار عامل در شکل‌گیری طرح‌واره‌های ساختی اشاره می‌کند:

- انطباق: یکی از توانایی‌های شناختی بشر قدرت منطبق‌ساختن هستارها در محیط پیرامون خود است. این هستارها ممکن است، متعلق به حوزه‌های متفاوت باشند، مانند زمانی که در حال انطباق تکه‌های پازل با صفحه خالی پازل هستیم. در ساخت‌های زبانی، انطباق چگونگی ارتباط بین عناصر ساختارها در هر دو قطب واجی و معنایی است. این رابطه نشان می‌دهد، در یک هم‌گذاری نمادین ساختارهای مؤلفه‌ای و ترکیبی چگونه با هم تطبیق می‌یابند. سه رابطه، ماهیتی وابسته به انطباق دارند: ۱- روابط نمادین، ۲- روابط مقوله‌بندی و ۳- روابط هم‌نشینی (لنگر، ۱۹۸۷).

- نمابرداری: همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد، «نما» بخشی از پایه است که در کانون توجه ما قرار می‌گیرد. مسئله‌ای که در «نمابرداری» اهمیت دارد، «تعیین‌کننده نما»، همان مفهوم «هسته» در زبان‌شناسی، است. برای نمونه، در یک ساختار ترکیبی، مانند عبارت زیر:

(۲۶) پسر باهوش

تعیین‌کننده نما «پسر» است.

- گسترش: در یک ساختار ترکیبی، یکی از ساختارهای مؤلفه‌ای زیرساختاری طرح‌واره‌ای دارد که ساختار مؤلفه‌ای دوم آن را با ویژگی‌های بیشتر و دقیق‌تر نشان می‌دهد. برای نمونه، در عبارت:

(۲۷) زیر میز

هر آن‌چه که اهل زبان از مفهوم «میز» می‌دانند و اصطلاحاً «پایه مفهومی» نامیده می‌شود، در توصیف مفهوم مکان‌نمای حرف اضافه مشارکت دارد. عنصر طرح‌واره‌ای که گسترش می‌یابد (زیر)، اصطلاحاً «میدان گسترش» نام دارد. یکی از مفاهیم مرتبط با گسترش، دوگانه «خودایستایی مفهومی» و «وابستگی مفهومی» است که در متون زبان‌شناسی اغلب با «هسته» و «وابسته» معرفی می‌شوند. یعنی، یک جزء زبانی همواره نسب به جزء زبانی دیگر مستقل‌تر یا خودایستاست. برای مثال، در نمونه (۲۷)، معنای عنصر زبانی «زیر» گویی بدون «میز» کامل نیست، بنابراین «زیر» وابسته و «میز» خودایستا است. به عبارت دیگر، آن ساختاری که ساختار دیگر را گسترش می‌دهد، «خودایستا» و آن ساختاری که گسترش داده می‌شود (میدان گسترش)، «وابسته» است. متمم‌ها و توصیف‌کننده‌ها هر دو وابسته هستند و با ویژگی گسترش مرتبطند. زیرا، متمم ساختاری مؤلفه‌ای است که زیرساختاری برجسته از تعیین‌کننده نما (هسته) را گسترش می‌دهد، مانند «روی» (تعیین‌کننده نما و زیرساختاری برجسته به‌عنوان مکان‌نما) در عبارت زیر:

(۲۸) روی میز

که به وسیله «میز» گسترش می‌یابد. توصیف‌کننده نیز ساختاری مؤلفه‌ای است که خود زیرساختاری برجسته دارد که تعیین‌کننده نما (هسته)، آن را گسترش می‌دهد، مانند «روی میز» در عبارت:

(۲۹) کتاب روی میز

که با زیرساختاری برجسته (متحرک) توسط تعیین‌کننده نما گسترش یافته است.

• سازه‌بندی: ترتیبی که براساس آن ساختارهای مؤلفه‌ای یکی پس از دیگری با هم ترکیب می‌شوند و ساختار ترکیبی پیچیده‌تری را پدید می‌آورند، در دستور شناختی سازه‌بندی نام دارد. در انگاره‌های پیشین، به‌خصوص صورت‌گرا به دستور، سازه‌بندی با درخت‌های زبانی نمایش داده می‌شود، اما در دستور شناختی برای نمایش این ویژگی از طرح‌واره‌ها استفاده می‌شود، زیرا این طرح‌واره‌ها قابلیت نمایش محتوای واجی و معنایی ساختارها را نیز دارند مانند طرح‌واره «گلخانه» در زیر:

30) [[Thing/[...]] [[GOLXANE]]/[golxane]].

از فصل هفتم به بعد، نگارنده کتاب به تحلیل ساخت‌های زبان فارسی از منظر انگاره دستور شناختی می‌پردازد. در ادامه، این تحلیل‌ها را به تفکیک می‌توان مشاهده کرد.

نگارنده در فصل هفتم کتاب، ضمن نگاهی به پیشینه پژوهشی ساخت مجهول^۱ در زبان فارسی، ساخت مجهول فارسی و صرفاً ساخت‌های مجهولی که در آنها فعل «شدن» وجود دارد را براساس انگاره دستور شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد. تعریفی که از ساخت مجهول در این فصل ارائه می‌شود، عبارت است از: در ساخت مجهول، هستاری دچار تغییر وضعیت می‌شود، به‌گونه‌ای که در آن کنشگر ناشناخته یا بی‌اهمیت است (توماسلو،^۲ ۲۰۰۶: ۴۱). ساخت مجهول به دو روش رمزگذاری می‌شود: ۱- پذیرا در کانون^۳ است که در آن با نامبرداری پذیرا یا کنش‌پذیر، کنشگر به پس‌زمینه رانده می‌شود و ۲- کنشگر کانونی‌زدایی‌شده^۴ که در آن با حذف کنشگر، حداکثر برجستگی به پذیرا یا کنش‌پذیر داده می‌شود (مالدونادو،^۵ ۲۰۰۷: ۸۳۳). زبان فارسی تنها روش اول را برای مجهول‌سازی برگزیده است. در ادامه فصل، بر این نکته مهم تأکید می‌شود که علی‌رغم شباهت ساخت مجهول با ساخت آغازین مبنی بر تغییر حالت در هر دو ساخت، ناگذرایی هر دو ساخت و کاربرد فعل «شدن» در هر دو ساخت، این دو ساخت از هم متفاوت هستند. زیرا، در ساخت آغازین کنشگر نه‌تنها نامشخص است، بلکه وضعیت به‌گونه‌ای ادراک می‌شود که گویی کنشگر ندارد و عمل به‌طور خودانگیخته رخ داده است، مانند جمله زیر:

(۳۱) گل‌ها خشکید.

حتا در اثبات این مهم، قید «خودبه‌خود» را می‌توان به جمله بالا افزود. اما، در ساخت مجهول کنشگر ناشناخته یا بی‌اهمیت است، اما به‌طور ضمنی ادراک می‌شود، مانند جمله‌ای که در زیر آمده است:

1. Passive construction
2. Tomasello
3. Theme in the focus
4. Defocused agent
5. Maldonado

(۳۲) نامه نوشته شد.

در این جمله، امکان استفاده از قید «خودبه‌خود» به‌علت ادراک ضمنی کنشگر در جمله وجود ندارد. در این فصل، نگارنده ارکان ساخت مجهول را معرفی می‌کند: ۱- جزء فعلی در ساخت مجهول که آن را «شدن» با نقش‌های فعل اصلی، فعل وجهی تکلیفی، جزء فعلی افعال مرکب و فعل ربطی علاوه بر فعل مجهول‌ساز می‌داند؛ مانند «شدن» در جمله مجهول زیر:

(۳۳) او توسط رئیس بخش به همه معرفی شد.

بر این اساس، فعل «شدن» یک شبکه معنایی را تشکیل می‌دهد، ۲- جزء غیر فعلی در ساخت مجهول که شامل اسم رویدادی مانند:

(۳۴) او معرفی شد.

صفت مانند:

(۳۵) درهای ورزشگاه باز شد.

صفت مفعولی مانند:

(۳۶) نامه‌ای نوشته شد

و حرف اضافه مانند:

(۳۷) توپ وارد دروازه شد.

می‌شود و ۳- کنشگر به‌عنوان سومین رکن ساخت مجهول، با بهره‌گیری از حرف اضافه‌های «توسط»، به‌دست، از سوی، از طرف، به‌وسیله و با» در ساخت مجهول معرفی می‌شود. چند عامل در انتخاب نوع حرف اضافه در ساخت مجهول فارسی دخیل است. این عامل‌ها عبارتند از: ۱- میزان جاننداری: بر این اساس حرف اضافه‌های «توسط، به‌دست، از سوی، از طرف» با کنشگرهایی با بیشترین میزان جاننداری و در حوزه معنایی مسئولیت‌پذیری، حرف اضافه «با» با کنشگرهایی با کمترین میزان جاننداری و در حوزه معنایی ابزاری و حرف اضافه «به‌وسیله» در هر دو حوزه معنایی و بنابراین با هر کنشگری و با هر میزان جاننداری به‌کار می‌رود. ۲- جهت تأثیرگذاری کنشگر بر کنش‌پذیر که خود به دو مورد پدید آورنده مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شود. حرف اضافه‌های «توسط، به‌دست، به‌وسیله و با» با پدیدآورنده‌های مستقیم و دو حرف اضافه «از سوی و از طرف» با پدیدآورنده‌های غیرمستقیم کاربرد دارند.

در فصل هشتم، نمونه‌ای دیگر از ساخت‌های زبان فارسی به نام «ساخت غیرشخصی قالبی^۱» براساس انگاره دستور شناختی تحلیل شده است. ساخت غیرشخصی، ساختی است که در آن فاعل نامشخص یا نامذکور است (لنگر، ۲۰۰۴: ۶۳). جمله‌هایی نظیر:

(۳۸) خیلی گرمه.

(۳۹) لجم گرفت.

۴۰) ماتمان برد.

ساخت‌های غیرشخصی قالبی در زبان فارسی هستند. ویژگی‌های مهم در این ساخت این است که فعل همواره به صورت سوم شخص مفرد است، این گونه ساخت‌ها فاقد سازه‌ای در جایگاه فاعل با نقش معنایی کنشگر هستند، وجود پی‌بست ضمیری در آنها اجباری است، سازه‌ای اختیاری در ابتدای جمله می‌توان به کار برد که با پی‌بست ضمیری هم‌نمایه است. بر این اساس، مسئله‌ای که در ساخت‌های غیرشخصی مطرح می‌شود، فاعل است. همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد، در یک زنجیره کنش، برجسته‌ترین مشارک «سر زنجیره» یا «متحرک» است. این مشارک متحرک اغلب فاعل با نقش معنایی کنشگر است، مانند «مریم» در جمله:

۴۱) در آشپزخانه مریم نان را با چاقو برید.

گاهی با ضمنی یا ناشناخته باقی گذاشتن یک مشارک آن را کمتر از آن چیزی که باید، برجسته می‌کنیم. عامل نامشخص را بیشتر می‌توان در ساخت‌های غیرشخصی مشاهده کرد. ساخت «موقعیت‌فاعل»^۱ در این فصل مطرح می‌شود. در ساخت غیرشخصی مراد از این ساخت این است که تجربه‌گر در ساختار جمله، ذکر نشده و نامشخص باقی مانده است، اما تجربه‌گر تعمیم یافته است؛ به این معنا که هر فردی که در این موقعیت قرار بگیرد یا آن را مشاهده کند، قادر است، حسی را که در آن جاست دریافت کند، مانند جمله:

۴۲) میدان آزادی در طول تاریخ رشادت‌های بسیاری از این آزادمردان دیده است.

در کنار چنین ساخت‌هایی که یک موقعیت بارز و عینی در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد، گویشوران گاه موقعیتی کاملاً انتزاعی را به عنوان فاعل قلمداد می‌کنند، مانند نمونه زیر:

۴۳) واضح است که ...

بنابراین، فاعل سرنمون مشارکی فعال است که اغلب نقش معنایی کنشگر دارد. اما، اهل زبان می‌توانند به شیوه‌های گوناگون از فاعل سرنمون تخطی کنند؛ با مشارکی تعمیم‌یافته، موقعیتی بارز، ضمیری انتزاعی و موقعیت طرح‌واره‌ای. در ساخت‌های غیرشخصی قالبی از فاعل سرنمون تخطی شده است و فاعل موقعیتی طرح‌واره‌ای دارد که در سطح جمله بازنمایی عینی ندارد.

در این فصل، در مورد ساخت‌های غیرشخصی قالبی در زبان فارسی به این مهم پاسخ داده شده است که فعل جمله با چه چیزی مطابقت می‌کند. همان‌طور که پیداست در این ساخت‌های غیرشخصی، مانند نمونه‌های ۳۸-۴۰ مشارکی کانونی وجود ندارد، بنابراین باید به دنبال فاعلی غیرکانونی باشیم. در این نوع ساخت‌ها موقعیت به شدت انتزاعی است. به این معنا که، متحرک در این نوع ساخت نامذکور باقی می‌ماند، اما در این جمله‌ها تجربه‌ای ادراک می‌شود که نوعی نیروی درونی یا بیرونی منجر به پدید آمدن آن شده است. برای نمونه، در جمله (۳۸) عوامل متعدد بیرونی می‌توانند سبب ایجاد گرما شده باشند. نیروی این عامل بیرونی که به تجربه‌گر وارد می‌شود و در او احساسی به وجود می‌آورد، همان «موقعیت‌فاعل» است؛ بدیهی

است که «موقعیت‌فاعل» به‌شکل سوم شخص مفرد رخ می‌دهد و فاعل جمله به‌حساب می‌آید، در نتیجه ساخت‌های غیرشخصی قالبی در زبان فارسی از آن‌جا که فعل با «موقعیت‌فاعل» مطابقت می‌کند، همواره به‌صورت سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود. علت عدم رمزگزاری موقعیت در زبان فارسی تا حد زیادی، تصریف غنی فعل در این زبان است که در قالب مقولهٔ مطابقته بروز می‌یابد. نکتهٔ دیگری که در این ساخت‌ها حائز اهمیت است، مطابقت ضمیر پی‌بستی است. در ساخت‌های غیرشخصی قالبی در زبان فارسی تجربه‌گری حضور دارد که احساسی را تجربه می‌کند. برای نمونه، در جملهٔ «سردمه»، تجربه‌گری وجود دارد که «سرما» را احساس می‌کند؛ در این جمله، «من» نمی‌تواند فاعل باشد، زیرا با فعل جمله که همواره سوم شخص مفرد است، مطابقت ندارد. در این دست جمله‌ها، تجربه‌گر همان ضمیر پی‌بستی است که نقش دستوری مفعول غیر مستقیم را ایفا می‌کند.

ساخت موصولی فارسی، در فصل آخر کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. در این فصل از کتاب، نگارنده از بین ساخت‌های چندبندی^۱ بند موصولی^۲، متممی^۳ و قیدی^۴ به تشریح بند موصولی فارسی در انگارهٔ دستور شناختی می‌پردازد. زیرا، لنگر (۲۰۹: ۳۲۷) اظهار می‌دارد:

«بعید است بتوان یک طبقه‌بندی واحد و جامع ارائه داد که در آن تنوع ساخت‌های چندبندی لحاظ شود. ساخت‌هایی که به‌رغم تنوع و تفاوت، شباهت‌های زیادی هم با هم دارند. بنابراین، بهترین سازوکار این است که عوامل تأثیرگذار بر هر یک از این ساخت‌ها به‌طور مجزا و مستقل از دیگری مورد بررسی قرار گیرند.»

نگارنده، ساخت موصولی را متشکل از دو بند می‌داند که در آن ارتباط بین دو بند در حقیقت انطباقی است بین مصداق گروه اسمی و مشارکی در بند موصولی. این مشارک اغلب محور^۵ نامیده می‌شود که دارای نقش معنایی هم در بند پایه^۶ و هم در بند موصولی است (لنگر، ۲۰۱۳: ۴۲۳). در زبان فارسی محور در بند موصولی یا رمزگزاری نمی‌شود یا به کمک یک ضمیر شخصی یا واژه‌بست ضمیری نشان داده می‌شود. برای نمونه، در جملهٔ زیر:

(۴۴) کتابی که [دیروز سفارش دادم]، امروز رسید.

محور در بند موصولی رمزگزاری نشده است، اما در جملهٔ:

(۴۵) مردی که [دیروز او را دیدم]، خیلی زود جلسه را ترک کرد.

محور ضمیر شخصی «او» است که در جایگاه بی‌نشان خود در بند موصولی قرار گرفته است. همان‌طور که مشخص است، ساخت موصولی فارسی دارای سه مؤلفهٔ گروه اسمی، کلمهٔ ربط «که» و بند موصولی است. لنگر (۲۰۱۳: ۴۲۶) نقش اصلی بند موصولی را کمک به تشخیص نمونهٔ مشخصی از یک نوع اسم

1. Multiclausal
2. Relative clause
3. Complement clause
4. Adverbial clause
5. Pivot
6. Main clause

می‌پندارد. نگارنده در این فصل از انگارهٔ چرخهٔ کنترل^۱ بهره می‌گیرد تا نمابرداری جمله‌های مرکب را از دیدگاه دستور شناختی مورد واکاوی قرار دهد. مبنای انگارهٔ چرخهٔ کنترل، تمایل موجودات زنده به تحت کنترل درآوردن موجودات پیرامون خود است که در آن شاهد چرخهٔ «آرامش-تنش-کنش-آرامش» هستیم. به این معنا که در مرحلهٔ ایستا، «عامل» بر مجموعه‌ای از «هستارها» کنترل دارد. مجموعه‌ای از این هستارها، «قلمروی عامل» را تشکیل می‌دهند. در حالت تنش، «هدفی» وارد محدودهٔ عامل می‌شود. در مرحلهٔ «کنش»، عامل به‌منظور تحت کنترل درآوردن هدف، با اعمال نیرو هدف را وارد قلمرو خود می‌کند. این مسئله سبب یکی‌شدن قلمرو و هدف می‌شود و در نتیجه وضعیت به حالت «ایستا» باز می‌گردد. در انگارهٔ چرخهٔ کنترل در مورد دستور، عامل، همان مفهوم‌ساز، گزاره، همان هدف و قلمرو، چشم‌انداز مفهوم‌ساز از واقعیت محسوب می‌شود (لنگر، ۲۰۰۹: ۱۳۱). این ویژگی‌ها در جمله‌ای مانند نمونهٔ زیر قابل مشاهده هستند:

(۴۶) مینا کتابی که دیروز از کتابخانه قرض گرفته بود را تحویل داد.
در جملهٔ بالا، «مینا» در جایگاه عامل، «کتاب» را که در قلمروی او «هدف» به حساب می‌آید، با اعمال نیروی انتزاعی وارد قلمرو خود می‌کند و آن را تحت کنترل خود در می‌آورد.
در ادامهٔ فصل نهم آمده است که از میان انواع بندها، بندهای متممی ماهیت‌بندی خود را حفظ کرده‌اند و بندهایی تمام‌عیار هستند، مانند بند متممی مشخص شده در جملهٔ:

(۴۷) انتظار داشتم که [نتیجهٔ خیلی بهتری بگیری].
لنگر (۲۰۰۹) تخطی از بند سرنمون را در دو دسته جای می‌دهد: ۱- عدم حضور عناصر بند و ۲- داشتن نمای غیر فرآیندی. برای نمونه در جملهٔ زیر:

(۴۸) کتابی که [دیروز سفارش دادم]، امروز رسید.
در بند موصولی «دیروز سفارش دادم» مفعولی برای فعل «سفارش دادن» مشاهده نمی‌شود، در حالی که این فعل در حالت عادی نیاز به یک مفعول مستقیم دارد. بنابراین، این بند موصولی، یک بند سرنمون نیست. نکتهٔ دیگر قابل ذکر این است که در بندهای موصولی کلمهٔ ربط «که» یک رابطهٔ طرح‌واره‌ای را نمابرداری می‌کند.

ماهیت وابستهٔ بند موصولی به کمک نمابرداری و جهت گسترش مشخص می‌شود. تعیین‌کنندهٔ نما در ساخت موصولی «بند پایه» است که خود زیرساختاری از بند موصولی را گسترش می‌دهد. رابطهٔ بین «بند پایه» و «بند پیرو^۲» را در این ساخت می‌توان از نوع «هسته-توصیف‌کننده» دانست که در آن «بند پایه»، هسته و خودایستاست و «بند پیرو»، توصیف‌کننده و وابسته است؛ مانند جملهٔ زیر:

(۴۹) کتابی که دیروز سفارش دادم، امروز رسید.

1. Control Cycle Model
2. Subordinate clause

در این جمله، بند «کتابی که امروز سفارش دادم»، بند توصیف‌کننده و وابسته است و بند «امروز رسید»، بند هسته و خودایستاست. رابطه دیگر در وابستگی ساخت موصولی، رابطه «هسته-متمم» است. این رابطه بین گروه اسمی و بند موصولی برقرار است. تعیین‌کننده نما در این رابطه گروه اسمی (هسته) است که خود زیرساختاری دارد که بند موصولی آن را گسترش می‌دهد. بر این اساس، در این رابطه بند موصولی متمم و خودایستاست. در نتیجه در جمله (۴۹)، «کتاب»، هسته و بند موصولی «که دیروز سفارش دادم»، متمم است.

نقد کتاب

متن کتاب «دستور شناختی: مبانی نظری و کاربردی آن در زبان فارسی»، بسیار سلیس و روان به رشته تحریر درآمده است. اما، توجه به برخی نکات خالی از لطف نیست. برای نمونه، معادل کلمه انگلیسی «usage-based»، «کاربردی‌بنیان» ذکر شده است، در صورتی که کلمه «کاربردی‌بنیان» هم متداول‌تر و هم از قبل در بین اصطلاحات زبان‌شناختی موجود است. بنابراین، نیازی به یک اصطلاح جدید نیست. در صفحه (۳۶)، براساس بافت، معادل کلمه «unanalyzable» بهتر است کلمه «تجزیه‌ناپذیر» قرار بگیرد و نه کلمه «تحلیل‌ناپذیر». علاوه بر این، به‌ندرت در متن کتاب اشتباهات نگارشی قابل مشاهده است. برای نمونه، در صفحه (۳۵) کلمه «ماه‌آزایی» به‌صورت «ما‌آزایی» نوشته شده است و بسیاری از کلمات بهتر است با استفاده از نیم‌فاصله نوشته شوند، مانند «به‌عبارتی»، «آن‌چه»، «آن‌که»، «آن‌جا»، «زبان‌شناسی» و

تمایزی که در صفحه (۸) بین «cognitive linguistics» با حروف اولیه کوچک و «Cognitive Linguistics» با حروف اولیه بزرگ مبنی بر قائل‌بودن اصطلاح دوم بر وجود فرآیند ذهنی برای زبان علاوه بر یک محصول ذهنی، در زبان انگلیسی چندان متداول نیست. بنابراین، بهتر است یا برای آن یک منبع ذکر شود یا حذف گردد. در صفحه (۲۹)، یک جمله بسیار مشهور از زبان‌شناسان شناختی که عبارت است از: «آن‌چه می‌بینی، همان است که دریافت می‌کنی»^۱ آمده است، اما منبع این جمله ذکر نشده است. در صفحه (۳۶)، مثال ریاضی «۱۵×۱۵» به این منظور که پاسخ آن واضح است، آورده شده است، اما پاسخ این مثال اصلاً واضح نیست و بهتر است با مورد قابل درک‌تری همانند «۲×۲» جایگزین شود. در فصل نهم، کلمه «که»، به‌اشتباه «حرف ربط» نامیده شده است. در صورتی که، اصطلاح «حرف» برای یک حرف از الفبا یا در اصطلاح سنتی برای یک واج به‌کار می‌رود، اما «که» یک کلمه است. بر این اساس، اصطلاح «حرف ربط» بهتر است به «کلمه ربط» تغییر یابد.

نمونه‌های فارسی ذکر شده در کتاب بدون منبع هستند. مشخص نیست که آیا این نمونه‌ها براساس شم زبانی نگارنده تولید شده‌اند یا این که نمونه‌های واقعی‌اند؛ بهتر است این مورد مرتفع شود. توضیحی که در صفحه (۱۶۰) برای بخش دوم کتاب (کاربست دستور شناختی در تحلیل ساخت‌های زبان فارسی) آمده است، پیشنهاد می‌شود به بخش پیشگفتار منتقل شود، زیرا یک سکنه در روند کتاب ایجاد می‌کند. همین سه

1. What You See, Is What You Get (WYSIWYG)

فصل آخر در بخش دوم که قبلاً به صورت مقاله منتشر شده بودند، ساختار مقاله‌ای خود را کاملاً حفظ کرده‌اند؛ برای نمونه، هر سه فصل دارای بیان مسئله با عنوان «مسئله چیست» و یک پیشینه با عنوان «نگاهی به گذشته» است. بهتر است این سه فصل از صورت مقاله خارج و به شکل فصل‌های قبل و با ادبیات کتاب نگاشته شوند. زیرا، صورت فعلی، رونوشت مقالات است و مناسب کتاب نیست. علاوه بر این، منابع کتاب یک‌دست نیست؛ برای نمونه، برخی مقالات که در یک مجموعه به چاپ رسیده‌اند، صفحه شروع و پایان مقاله مورد نظر در آن مجموعه در منابع برون‌متنی ذکر شده‌است، مانند لنگکر (۲۰۰۴)، اما شماره صفحات برخی مقالات ذکر نشده است، مانند توماسلو (۲۰۰۶).

در نهایت می‌توان اظهار داشت، جای خالی تألیف کتابی فارسی به‌طور اختصاصی در مورد معرفی دستور شناختی و ارائه نمونه‌های عینی در قالب این دستور از زبان فارسی، برای درک بهتر این انگاره شناختی، بسیار ملموس بود. این کتاب برای اولین بار انگاره شناختی رونالد لنگکر را در حوزه دستور به‌طور جامع به زبان فارسی معرفی کرد و با تحلیل ساخت‌های فارسی از منظر دستور شناختی، این انگاره شناختی را به چالش کشید. یک نکته بسیار ارزشمند، مکاتبات بسیار زیاد نگارنده کتاب با واضع دستور شناختی (رونالد لنگکر) به‌منظور رفع ابهامات، در تألیف کتاب حاضر است که به غنای هر چه بیشتر آن افزوده است. مطالعه این کتاب ارزشمند و بی‌نظیر، به اساتید، دانشجویان و علاقه‌مندان پنج شاخه علوم شناختی، یعنی روان‌شناسی، هوش مصنوعی، عصب‌شناسی شناختی، فلسفه و زبان‌شناسی شناختی و همچنین علوم مرتبط با مغز و شناخت توصیه می‌شود.

منابع

- Chomsky, N. (1995). “Language and Nature”, *Mind*, Vol. I, 104: 1-61.
- Evans, V. & Green, M. (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburg: Edinburg University Press.
- Lakoff, G. (1990). “The Invariance Hypothesis: Is Abstract Image Based on Image Schemas?”, *Cognitive Linguistics*, 1: 39-74.
- Langacker, R. W. (1982). “Space Grammar, Analysability, and the English Passive”, *Language*, 58: 22-80.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. I. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. II. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (2002). *Concept, Image, and symbol: The Cognitive Basis of Grammar*, 2nd ed. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. W. (2004). “Grammar as Image: the Case of Voice”, In B. Lewandowska Tomaszczyk & A. Kwiatkowska (eds), *Imagery in Language: Festschrift in Honour of*

- Professor Ronald w. Langacker (Studies in Language 10)*. Frankfurt am Main: Peter Lang.
- Langacker, R. W. (2008). *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
 - Langacker, R. W. (2009). *Investigations in Cognitive Grammar*. Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co. KG.
 - Langacker, R. W. (2013). *Essentials of Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
 - Maldonado, R. (2007). "Grammatical Voice in Cognitive Grammar", In D. Geeraerts & H. Cuyckens (eds), *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*. Oxford: Oxford University Press.
 - Taylor, J. R. (2003). *Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
 - Tomasello, M. (2006). "Acquiring Linguistic Constructions", In R. Siegler & D. Kuhn (eds), *Handbook of Child Psychology: Cognitive Development*. John Wiley & Sons Inc.